بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم.

بحثي كه در خدمت دوستان بوديم به ذيل سه آيه آخر سوره حمد رسيده بوديم و بخشي از آن را هم خدمت دوستان عرض كرديم اگر خلاصه اين بحث را در چند بند بخواهيم بيان كنيم اين است كه ايشان فرمودند در بحث صراط كه صراط و سبيل و طريق غريب المعنا هستند بعد فرمودند صراط غايت عبادت است بعد چند تا مقدمه چيدند كه در اين مقدمات مي خواستند نتيجه اي بگيرند كه مقدماتشان به اين طريق بود كه همه ساير به طرف حق و سالك سبيل حق مي باشند منتها سبيل گاهي شيطاني است گاهي رحماني است و خود سبيل رحماني هم مراتبي از سبيل در آن لحاظ مي شود كه مختلف و متعدد است و به تبع سبيل رحماني كه متعدد مي شود سبيل شيطاني هم متعدد خواهد شد بعد ايشان فرمودند كه نزديكترين راه به سمت خداي تبارك دقت كنيد نزديكترين راه به سمت خداي تبارك و تعالي سبيل رحماني وراه دعا و عبادت است و سبيل شيطاني راه دور است به سمت خدا والا اين راه از مسير الهي خارج نيست در مسير تكويني الهي است، چرا؟ چون از مالكيت حق چيزي خارج نيست هيچ از سعه قدرت حق هيچ كسي خارج نيست چون هيچ كسي از سعه قدرت حق خارج نيست هر كسي در هر جايي در هر سبيلي در هر طريقي قدم برمي دارد به طرف حق است منتها راه دور داريم اولئك ينادون من مكان بعيد اينها از مكان بعيد ندا مي شوند لذا گاهي سير به سمت اسماء‌ جباري و جلالي و انتقامي حضرت حق است كه اين سلوك سبيل بعيد است و گاهي سير به سمت اسماء جمالي رحماني جامعيت كه اينجا سير به سمت سبيل قريب است كه اين نظام تكوين و تشريع را تفاوتش را توجه داريم كه اشتباه نكنيم كه بگوييم كه اگر كسي راه شيطان را مي رود آن هم راه خداست به معناي سبيل تشريعي يعني دارد اطاعت حق مي كند نه اين اطاعت حق نيست يعني اينكه كسي هم كه در سبيل شيطاني حركت مي كند از حكومت الهي خارج نيست از سلطه و سيطره الهي خارج نيست آن هم دارد به سمت حق حركت ميكند اما بر خلاف ميلش چون ميخواهد از خدا فرار كند از جهت تشريع، دارد از خدا فرار مي كند معصيت رب را مي كند اما اين معصيت و فرار باز هم به سمت خداست دارد به سمت خدا حركت مي كند اما آن اولئك ينادون من مكان بعيد اين توجه را بكنيم كه در نظام وجودي خارج از نظام احاطه الهي نيست اين هم كه دارد از خدا فرار مي كند باز هم فرارش به سمت منتها اين براي او خلاف ميلش است خلاف آن حركتش است لذا عذاب مي شود برايش اين هم يك نكته بود بعد ايشان فرمودند كه دربهاي آسمان لا تفتح لهم ابواب سما براي مستكبرين و مكذبين ابواب سما باز نمي شود اين نكات را تند تند مي گويم انشاءالله رويش تأكيد نكنيم كه قبلا صحبتش شده بعد فرمودند كه اين كه راه آسمان باز نمي شود نه اينكه اينها در مي زنند راه باز نمي شود بلكه معنايش اين است كه اينها طروق ندارند در زدن ندارند والا اگر طروق در كار باشد باز شدن قطعي است اينها از در زدن محروم مي شوند توفيق در زدن ندارند اينكه مي گويند لا تفتح لهم ابواب سما نه اينكه اينها طروق دارند درهاي آسمان را مي كوبند ولي درهاي آسمان به روي آنها باز نمي شود نه اين يك كليد است در تمام ابواب سرايت دارد ايني كه اسما الهي با كسي رابطه برقرار نمي كند آن اسما نه اين كه آن اسم رابطه برقرار نمي كند يعني اينكه قابل قابليت رابطه را از دست داده و ارتباط ايجاد نمي كند والا تغيير در نظام الهي راه ندارد، تغيير در نظام الهي و تجردي و عالم امر راه ندارد، تغيير به نسبت اين طرف است اين يك قاعده است اينجا يك مصداقش بود كه لولا طروق مططرق اگر طروق از مططرق نباشد لا تفتح مي خواهد باز شود طروق ندارد در زدن ندارد لذا در هم باز نمي شود يك مقدمه ديگري كه ايشان چيده است گفتند اقسام سبيل و طريق سه قسم است به صورت كلي و تقسيمي ديگر گاهي من السفل الي الفوق است گاهي الي السفل است گاهي حيران است نه از اين طريق حركت مي كند نه از آن طريق بعد ايشان فرمودند مجموعه اين سه آيه تطبيق بر اين سه طريق مي كند كه اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت اليهم من السفل الي ال؟؟‌است صراط الذين انعمت عليهم بعد فرمودند كه غير المغضوب عليهم الي السفل است يعني دارد اين سقوط مي كند كه همان آياتش هم ايشان همه را آورد و آنجايي كه ضالين هستند اينها حيرانند كه نه به فوق حركت مي كنند نه به صرف/؟ اما چون هر كسي در اينجا حركت نكند در خسران است دارد از دست مي دهد سرمايه را ضالين هم در مقابل انعمت عليهم هستند لذا ضالين هم جزو منحرفين هستند منتها اينها راه را گم كرده اند و حيرانند پس ما اين دو دسته ديگر هر دو مطرود هستند چه ضالين چه مغضوب منتها مغضوب عليهم شدت مطروديت را دارند و ضالين درجه مطروديتشان از آنها كمتر است چون آن ضالين راه را گم كرده اند و حيرانند مغضوب عليهم اصلا به طرف صفر دارند حركت مي كنند اينها ه/؟‌و سقوط دارند و در حال سقوط هستند اين هم يك نكته بود نكته ديگر اين بود كه

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

در حركت تكويني تمام موجودات چه آني كه در به ص؟ حركت مي كند چه آني كه به فوق حركت مي كند چه آني كه حيران است در طريق تكويني حشرش با خداست، چون آن هم كه ميگوييم كه به سمت خدا حركت مي كند در نظام تكوين به سمت خدا نه حركت عرضيه و جهت دار كه خدا آن طرف است اينها به سمتش مي روند يعني احاطه حق والا راه ندارد كه جايي خدا آنجا بيشتر باشد از جاي ديگري كه اين به آن سمت مي رود راه ندارد آنجا نظام

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

عرض كردم تقريبا مسئله را نظام تشريع چون تطابق دارد با تكوين كسي كه در نظام تكويني در نظام حيرت است يعني در نظام تشريعش هم حيرت است اين در نظام تكويني هم در حال خسران است هر چند چرا در حال خسران است چون آن سوره شريف والعصر انا الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات پس خسران عام است نسبت به ضال و مغضوب عليهم مگر كسي كه ايمان و عمل صالح آن هم به مقدار ايمان و عمل صالح آن نجات است آن نجات پيدا كرده او در خسران نيست پس اين هم در نظام تكوين و نظام تشريع هر دو در حالت خسران است منتها خسران در نظام تكوين معنايي پيدا مي كند خسران در نظام تشريع معنايي پيدا مي كند خسران در نظام تشريع از دست دادن سرمايه است در نظام تشريع آن هم به سمت از دست دادني كه در مقابل سعادت است سعادت پيدا نكرده در نظام تشريع فعليت پيدا كردن قوايش است، اما فعليت پيدا كردن قوايي كه اين را نه حركت به سمت الو برده نه سمت سفل حيرت براي او است فعليت است؟؟ چون تا حركت نكند به سمت الو يا سفل اين باز هم قوايش فعليت پيدا مي كند چون دارد زمان مي گذرد دارد زمان را از دست مي دهد از دست دادن زمان يعني همان خسران در نظام آن كه شقاوت و سعادت كه مطرح نباشد اين سرمايه اش از دست مي رود و فعليت پيدا مي كند بدون اينكه اين بخواهد سعادت و شقاوتي را مد نظر گرفته باشد اما چون دعوت شده بوده به سعادت و اين مانده در راه و حركت نكرده ماندن در راه و حركت نكردن خودش مي شود خسران از دست دادن لذا ايشان هم اين هم يك نكته ديگري بود نكته ديگر اينكه فرمودند حالا كه در نظام انعمت عليهم هم مراتب وجودي هست آن كساني كه در مراتب وجودي هستند تمايزشان به چيست با اينكه اينها علم صالح دارند مي فرمايد كه تمايز در آنجا به حقيقتي غير از ايمان است اگر يادتان باشد فرمودند كه تمايز در آنجا به يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات كه آن مثالش هم از حضرت آيت الله بهجت رحمة الله عليه خدمتتان عرض كردم والذين اوتوا العلم درجات كه تفاوت در آنجا به حقيقت علمي است منتها اين حقيقت علميه نه علم حصولي كه ما مي گوييم درست است اين والذين اوتوا العلم كه آن جا اين علم كه نوعي از علم موهوبي است كه علوم كسبيه هم يك نازله بسيار ضعيفي از آن است يك ظهوري از آن است اما آن علم علم موهوبي است كه والذين اوتوا العلم درجات لذا ايمان در آنجا معد است كمك كننده است علم حقيقت افراد را درجات مي كند طبق ايه شريفه كه فرمودند باز فرمودند كه ضلال يك نكته اي فرمودند ضلال شرك است شرك ظلم است و ظلم هم ضلال است پس اين سه تا ضلال شرك است شرك ظلم است آيات را آورده كه ضلال شرك است شرك ظلم است ظلم ضلال است اين سه با هم متلازم شدند تلازم مصداقي نه مفهومي چون مفهوما اينها با هم متمايزند سه معنا را دارند اما مصداقا هر جا ظلم باشد شرك است هر جا شرك باشد ضلال است هر جا ضلال باشد ظلم و شرك است اينها با هم متلازم شدند اين حرف يك معناي كلي در قرآن ايجاد مي كند اين قاعده كه هر جا صحبت ضلال است ظلم و شرك هم در كار است هر جا صحبت اين به معناي عام است نه شرك خاص و ما يؤمن اكثرهم بلا الا و هم مشركون كه با ايمان جمع مي شود اين شرك اين ظلم با ايمان جمع مي شود اين ضلالت با ايمان جمع ميشود كه مراتبي از ضلالت و ظلم و شرك ميشود كه بعضي از مراتبش با ايمان هم جمع مي شود البته اين معناي عام است اين سه با هم تلازم دارند مصداقا آنجايي كه با ايمانش جمع نمي شود ظلم و ضلال با شرك باز هم متلازم هستند مصداقا هر سه با ايمان جمع نمي شوند آنجا كه با ايمان جمع مي شوند هر سه با ايمان جمع مي شوند هر چند مفهوما هر كدام مفهومي را القا مي كنند اما اين مفاهيم مختلف درا ين مصداق با هم مشترك هستند جايي كه ظلم باشد شرك است مرتبه اي از شرك و مرتبه اي از ظلم است اينها در لاينال عهدي از ظالمين يا جاهاي ديگري كه ضلال و شرك با هم آمده هر يك از اينها مي تواند اين يك معنايي است كه اينجا ايشان فرمودن اما يك قاعده است در تمام قرآن لذا اين قواعد را در سرتاسر قرآن داشته باشيم، اينها قاعده است كه اين سه تا متلازم هستند مصداقا هر چند مفهوما مختلفند اين هم يك قاعده ديگري بود كه ايشان فرمودند بعد فرمودند چرا در مقدمات بحث صراط مستقيم اين را گفتيد ايشان فرمودند كه علت اين سات صراط مستقيم حقيقتيي است كه هيچ از ظلم، ضلال، شرك همراه آن نيست منزه است از هر نقصي صراط مستقيم هر نقص اعم از ضلال ظلم و شرك پس كسي كه بر صراط مستقيم واقع شود از جهت واقع شدنش بر صراط مستقيم هيچ ظلم ضلال شرك نقص بر او وارد نيست مگر اينكه حالا بحثش را مي كنند مگر اينكه ازجهت ديگري ظلم و ضلال و شرك به او عارض شود كه او از جهت ورودش و دخولش و بودنش بر صراط مستقيم نيست حالا آن را هم باين مي كند لذا مي فرمايند كه هر كسي در صراط مستقيم وارد شود ظلم و شرك و ضلال در او نيست نه در ظاهر نه در باطن، نه در ظاهرش اين نقايص موجود است يعني نه ظلم و شرك و ضلال ظاهري دارد نه ظلم و شرك و ضلال باطني كه باطني همان مراتبي است كه با ايمان جمع مي شود، آنها را هم ندارد هيچ يك را ندارد

سؤال؟؟؟؟؟

حالا عرض مي كنيم كه اين بحثش آيا اختصاص پيدا مي كند به معصوم يا يك بحث عامي است كه يك معناي ديگري پيدا مي كند در نگاه اول اختصاص پيدا مي كند به معصوم يعني كسي كه در صراط مستقيم است فقط و فقط معصوم بر صراط مستقيم است البته خود معصوم هم مراتب وجودي دارند كه انبيا با نبي ختمي مراتب وجودي شان مختلف است همه معصومند اينها بر صراط واقع هستند اما مراتبي از صراط را دارند اين محفوظ است بحث همانطوري كه نبي ختمي شاهد بر شهداست، يعني ميزان بر موازين ديگر است انبيا موازين هستند شاهدان بر موازين نبي ختمي شاهد بر شهدا و امت خود است لذا ميزان بر موازين است اينجا هم صراط يك معنايش اين است كه همه انبيا بر صراطند اما صراط نبي ختمي مي شود آن الصراطي كه صراطهاي ديگر هم با اينكه اينها صراط هستند سبل نيستند اما با اين حال ميزان آن صراطها و تقويم آنها و استقامت آنها با اين سنجيده مي شود حالا بيان مي شود كه اين چه معنايي مي شود كه با‌آن معناي سبل متفاوت مي شود

سؤال؟؟؟؟؟؟

بله مي تواند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

يعني ضلالت و نقصي كه سابق از اين باشد در مراتب وجودشان باشد از آنها وقتي زائل شد وقتي از آنها رفت ديگر اين وجود اين حقيقتي است كه الان فعليت دارد و آن وجود سابقش كه نقص بود و نداشت و نداري و فقدان بود يا معصيتي بود كه از او زدوده شده و پاك شده آنها ديگر با اين الان همراه نيست عرض كردم كه آن ضلالتي چون مي رسد رعيت به جايي كه به موطن عصمت مي رسد منتها آن عصمتي كه براي هدايت خلق است خداي تبارك و تعالي موهوبي اختصاص داده به عده خاصي اما آن عصمتي كه رعيت باعمل مي رسند او محفوظ است كه مي رسندبه مرتبه عصمت كه مخلصون مي شوند اينها اما اينها نبي و امام نيستند اين را داريم خدا رحمت كند حضرت آيت الله بهجت را مي فرمودند داشتيم و داريم بعضي از علما كه از ابتداي بلوغ هيچ معصيتي انجام نداده اند عملا هر چند از جهت علمي ممكن است خطا كرده باشند يك چيزي را معصيت نديده باشند انجام داده باشند و بعد معلوم شود كه اين خطا بوده او تفاوت مي كند لذا عصمت علمي و عملي البته از ابتدا مخصوص معصوم است آن معصومي كه امام معصوم است يا انبيا هستند عصمت علمي و عملي اما عصمت عملي براي رعيت امكانپذير است، يعني هيچ خطايي را عمدا مرتكب نمي شوند مگر اينكه آن خطا را گاهي اشتباها سهوا صحيح ببينند و انجام دهند و بعد معلوم شود اين خطا در انبيا و معصومين راه ندارد

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

حالا آن را اصلا عمدا قبلش اين بحث را كردم كه ايا صراط كه مي گوييم يعني اينكه هيچ خطا در آنجا هيچ نقص در آنجا بخصوص نقص راه ندارد يا اينكه صراط از جهت كمال است كه احاطه اين حقيقت را وقتي از بالا نگاه مي كنيم كمالاتش را مي بينيم مي شود صراط وقتي از پايين نگاه مي كنيم حدودش را مي بينيم مي شود سبل لذا ايشان در جمله اش هم مي فرمايد از جهتي همه سبل صراطند از چه جهت؟ از آن جهتي كه دارند يك كمال را نشان مي دهند نه به لحاظ حدشان نه به لحاظ نقصشان از آن جهت كه با هم امتياز دارند از همديگر سبلند يعني وقتي اميتازات اينها لحاظ مي شود اينها سبلند وقتي كه آن جهت مشترك و وحدت اينها لحاظ مي شود نه وحدت مفهومي آن وحدتي كه كمالي است اين دارد از آن جهت صراطند يكي از معاني صراط مي شود اين نه اينكه صراط يك جايي باشد سبل هم جاهاي ديگر باشند لذا در آن نگاه صراط احاطه دارد بر آنها روح اينها است كه بيان مي كند روح سبل است وقتي روح است با هم هر سبيلي هست اما حدود آن سبيل را ندارد نقص آن سبيل را ندارد فقط كمال آن مال اين است لذا با اين سبيل هست مثل روح ما كه با بدن ما هست با همه اعضا و جوارح ما هست اما عين اين عضو است اگر عين اين عضو باشد ديگر عين آن عضو نمي تواند باشد چون اين عضو با آن عضو متمايز است پس عين اين است از جهت كمالي نه عين اين است از جهت نقص و حد لذا اين عضو روح با آن هست عضو ديگر هم هست اين همان لا به شرطي كه در نظام مصداقي بيان كرديم نه مفهومي اين بيان صراط را ايشان اينجا خيلي به آن پرداخته و خيلي كار مي برد يكي از كليدهاي معارف است بحث صراط و سبل كه در خيلي از مباحث معرفتي بعد از اين به كار مي آيد اين بحث كه حقيقت صراط با سبل هست اما نه با حدودشان بلكه با كمالشان مثل اين كه نظام اسم الله كه جامع جميع اسما است با همه اسماء هست اما نه از حيثيت خاص آن اسم كه حد آن اسم است كه با اسم ديگر متمايز است بلكه از حيث كمال آن اسم لذا هو معكم همانطوري كه عرض كرديم در نظام اسمائي هم خداي تبارك و تعالي با همه اسما هست اما اسما نه مرتبه ذات كه حالا آن بحثش جداست اما آيا اسما با خدا هستند نه اسما حد دارند باز هم همين كه مفهوما متمايزند همين نشان مي دهد كه موصوف غير از صفت است كه در كلام اميرالمؤمنان عليه السلام هم وارد شده اين مسئله اما او با همه اينها هست اين يعني چه يعني بدون اينكه حد او امتياز او نقص او آن محدوديت آن را در نظر بگيريم خداي تبارك و تعالي هو معكم أينما كنتم او با شما هست اما اين با شما بودن نه از حيث امتياز ما كه او بشود من، كه اين كفر است اين شرك است نه از حيث اينكه او بشود من اما از حيثي كه هر كمالي در وجود هست بدون حدش مربوط به آن است بدون حدش همه گير در اين تكفيرها اين دقت در اين نكته نمي كنند اين وجود هو معكم أينما كنتم خداي تبارك و تعالي با هر وجودي هست اما نه با حد او چون حد او نقص او است اين است لذا خدا مي تواند هو معكم هم باشد با اين هم باشد با او هم باشد با او چون اگر حد اين بخواهد چون بااين بود با او نمي تواند باشد يك هوا هم نيست كه بگويد كه با من هست با او هست يك تكه با من است يك تكه با او يك تكه با من تكه تكه كه نيست حالا اين بحثش در بحث توحيد بايد بيايد كه صراط هم يك نمونه اي از همين حقيقت است يك ظهوري از همين حقيقت است كه با همه سبل هست صراط، اما اينطور نيست كه با حد سبل باشد بلكه با كمالات سبل است لذا سبيل منيبين با سبيل متقين با سبيل صالحين متفاوت است اما خداي تبارك و تعالي صراط را مثل روح اينها قرار داده كه سبيل صالحين سبيل مؤمنين سبيل مطبعين سبيل منيبين همه اينها آن روحشان مي شود مثل دست و پا و چشم و ابرو كه همه اينها روح انساني اين واحد كرده همه اينها رابا كمال همه اينها مرتبط است اين يك بحث دقيق است

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

سبيل غير از صراط است از جهت حدش چنانچه دست من غير از روح است ازجهت حدش اگر دست من حدش رعايت نشود ديده نشود لحاظ نشود نازله روح من است و ظهور در روح من است دست، لذا بدن نازله روح است ظهور روح است اما اگر حدش ديده شود مي شود بدن اگر حدش ديده نشود روح انسان است منتها حد نديدن چشم بستن نيست حد نديدن يعني مادي اين را نگاه نكنيد نقايص را حدود مرتبه اش را لحاظ نكني بعد مي بيني او خالق اين است او قيوم اين است او موجد اين است كمال اين مربوط به آن است لذا اگر كسي نوشت نمي گوينداين دست نوشت بگويند دست نوشت درست است اما اگر كسي بگويد دست نوشت يعني اين دست نوشت بدون حقيقت روح اين غلط محض است اگر بگويند به به اين دست چقدر قشنگ مي نويسد خيلي غلط است اين نوشتن دست مربوط به آن حقيقتي است كه اگر بگويند اين دستي كه دارد جراحي مي كند دقيقترين ظريفترين رگها را مي تواند به هم پيوند بزند اين دست است اين كار را مي كند يا آن نظام علمي است كه در وجود اين شخص علم سبب شده كه اين احاطه و اشراف ايجاد شود آن نظام روح ارتباط هم نظام علم هم كمال اين بدن است كه بانظام روح متحد است.

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

اگر جوابش را خودتان داديد ما عرض كرديم كه سبل و سبيل دو جهت دارد يك جهت كمالي دارد يك جهت نقصي دارد وقتي كه اضافه مي شود به خدا، سبلنا اين سبلنا يعني چه؟ يعني آن جهات كمالي اش دارد لحاظ مي شود اگر اضافه مي شد به جهات نقصش معلوم بود كه تمايزاتشان است اما در اين حال نشان مي دهد كه من الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا نشان مي دهد اينها هم هنوز با هم متمايزند، چرا چون جاهدوا فينا هنوز عمل خود اينها در كار است هنوز عمل خود اينها در كار است جاهدوا فينا درست است فينا است اما جاهدوا اينها نسبت داديم عمل را به خودشان يعني هنوز در يك مرتبه اي هستند كه عملشان را مي يابند لذا هنوز در سبلند لذا صراط مستقيم اگر كسي استناد مي دهد صراط مستقيم را يعني در نظام مخلصين هستند آنجا هيچ مرتبه نقصي نيست يكي از نقايص اين است كه عمل را از خودش مي بيند جاهدوا فينا جهاد مي كنند در ما اين جاهدوا جهاد را به خودش مي دهد الذين جاهدوا اما آنجا كه مي رسد در آنجا ديگر عمل را از خودش نمي بيندما رميت اذ رميت ولكن الله رمي در آنجا مخلصينند اينها عمل را از خودشان نمي بينند لذا اين نقص لذا سبل تناسب دارد با بحث جاهدوا فينا بعد يكي از نكات ديگري كه ايشان فرمودند فرمودند كه: الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن و هم مهتدون اين لهم الامن همان مقام اولئك لهم الامن اينها مرتبه اي از مقام مخلصين الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم هيچ ظلمي در وجود اينها راه ندارد الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم نفي كدام ظلم است ظلم عام وقتي كه ظلم عام نفي شد شرك و ضلال هم نفي شده يعني هيچ نقصي در وجود اينها نيست اولئك لهم الامن اينها در مقام امنند و هم من فزع يومئذ آمنوا اينها در مقام مخلصينند اينها ديگر چيزي از خودشان ندارند اينها ديگر هيچ وابستگي هيچ تعلقي هيچ نقصي در وجودشان باقي نمانده هيچ نقصي باقي نمانده نه خدا شده نعوذوبالله يعني از حدود بشري خارج شدند شأن رب شدند هيچ اراده اي اختيارا در اراده رب محو شده يعني خدا در وجود اينها فقط حاكم است اراده الهي در وجود اينها حاكم است هر چه اراده كند خدا بدون اصطكاك در وجود اينها محقق مي شود ديگر هيچ مانع و اصطكاك و راده اي در وجودشان نيست خدا مي فرمايد اين كار را بكن اين ديگر فكر نمي كند و بعد فكر را انجام دهد يك اصطكاكي ايجاد شود به جايي در مقام هدايت رسيده ملكه شده امر الهي مثل اينكه مثال است مثل اينكه اين دست و پاي الهي است مثال است براي اينكه ما بفهميم چنانچه روح ما اراده مي كند دست ماحركت مي كند مانند اين مي ماند كه نسبت به اراده الهي به مشيت الهي اينها مثل دست و پا مي مانند كه هيچ مقاومتي از خودشان ندارند با اختيار به اينجا رسيدند اين كمال اولئك لهم الامن و هم مهتدون اينها هدايت شدند اين هم بعد ايشان مي فرمايند منعم عليهم چه كساني هستند فرمود كساني هستند كه صراط مستقيم بر آنها منصوب است انبيا و صديقين و شهدا و صالحين بعد فرمود بعضيها به اينها ملحق مي شود الحاق نشان مي دهد كه مرتبه اي دون مرتبه است كه اينها را بيان كردند و اين دون مرتبه را هم فرمودند كه از نظام علمي است من العلم بالله است تتمه اي در وجود اينها است كه ملحق هستند هنوز خودشان داخل به منعم اليه نيستند ملحق به منعم اليه است كه آن تتمه قابل برداشتن است البته كه جواب سؤال شماست اين تتمه قابل برداشتن و صعود است بله چنانچه نبيين صالحين شهدا و صديقين رسيدند عده ديگري اهل ايماني هم كه در آن صراط دارند به سمت آنها حركت مي كنند قابل رسيدن هستند بعد مي فرمايد كه صراط واحد است و فقط به خداي سبحان منصوب است فقط در يك جا به غير خدا منصوب كرده همين سوره حمداست صراط الذين انعمت عليهم والا تمام آيات ديگر صراط فقط منصوب به خداست در حاليكه سبيل به افراد مختلف دسته هاي مختلف صفات مختلف انتصاب دارد سبيل منيبين سبيل متقين سبيل صالحين سبيل انتصاب به غير هم دارد اين انتصاب به غير داشتن نشان دهنده امتياز يك سبيل با سبيل ديگر است در اينجا هم كه صراط را اضافه كرده تازه جوري اضافه كرده كه شمول پيدا مي كند يعني به مخلصين اضافه شده نبيين و شهدا و صالحين و صادقين يعني اينهايي كه به مرتبه مخلصين رسيدند يعني اضافه كردن به اينها اضافه كردن به غير نيست اضافه كردن به اينها اضافه كردن به غير نيست چرا چون اينها به مرتبه مخلصين رسيدند چون به مرتبه مخلصين ديگر شأني از خودشان ندارند اگر مي فرمايد اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم و انعمت عليم را مي گويند صالحين و شهدا و صديقين و نبيين هستند اينها مخلصيند لذا تغايري نيست در اينجا لذا باز هم به غير منتصب نشده چون اينها با هم امتيازي ندارند اينها مخلصينند لذا مي تواند نبي هم صديق باشد هم شاهد باشد كه در روايت آمده هم صالح باشد همين طور هم هست لذا اينها از جهات متعددي نگاه به يك حقيقت كردن است مصداقا اينها با هم تمايز ندارند اين هم يك نكته اي بود كه ايشان فرمودند

سؤال؟؟؟؟؟

يك نكته ديگر فرمودند كه سبل يجام الشيء من النقص والامتياز، الان اين بحث ثم انه تعالي را خوانديم الان عرض كرديم خدمتتان بيانش شد بعد نكته بعدي و جمله بعدي و ما يؤمن اكثرهم بلا الا و هم مشركون را عرض كرديم كه شرك يا ضلال يجتمع الايمان و هو السبيل هر جا اجتماع كرد شرك و ضلال و ظلم با ايمان هر جا اجتماع پيدا كرد و با هم جمع شدند نشان مي دهد كه آن ايمان سبيل است آن صراط نيست درست است هر جا جمع شد يعني نقصي بود در مؤمن نقصي اگر بود هر جا نشان ميدهد آن راهي كه دارد او مي رود سبيل است و صراط نيست ان السبيل يجامع الشرك لكن الصراط المستقيم لايجامع الضلال كما قال ولضالين اينجا دارد غيرالمغضوب عليهم ولضالين را ولضالين ضلالت خاص معنا نمي كند با اين نگاه چرا به قرينه چه؟ به قرينه اهدنا الصراط المستقيم نمي گويد كه ضالين آن دسته خاصي كه مثلا كافر بودند نه مي گويد ضالين يعني تمام كساني كه نقص در وجودشان راه دارد ظلم شرك و آن ظلم و شرك و ضلالتي كه با ايمان جمع مي شود مي گويد من هيچ يك از اينها را نمي خواهم مرا از اينها دور كن چون گاهي در اين آيه معنا مي شود اين اهل ايمان در مقابل اهل ضلالت و مغضوب عليهم مغضوب عليهم را فقط به يهود يا عده خاصي كه مثل يهود هستند تعبير مي كنند و ضالين را به اهل كتاب ديگري تعبير مي كنند كه راه را گم كرده اند نه اينجا ولضالين را اينجا به معناي عام مي كند ايشان كه از خدا مي خواهيم ما را به قرينه اهدنا الصراط المستقيم ما را به صراط مستقيم هدايت كن صراط مستقيمي كه هيچ ضلالتي در آن راه ندارد چون اگر ضلالت راه داشته باشد صراط نيست آن سبيل است آن ضلالتي كه با ايمان جمع مي شود سبيل است لذا داريم اين خيلي تقاضا عظيم مي شود با اين نگاه اگر كسي با اين نگاه وقتي از خدا دارد مي خواهد ولضالين يك دفعه تمام نقصها و حدود و تمام ظلمها و شركهايي را كه با اين دارد از خدا مي خواهد كه او را از او دور كند و او را حفظ كند و به صراطش وارد كند كه هيچ يك از اينها را ندارد اگر در همان حين در همان حال توجه به اين نكند اين خودش يك ضلال است يا خير؟ يك كذب مي شود يا خير؟ كذب مي شود همان وقتي كه دارد اين را مي گويد انسان خلاصه توجهش نباشد اقلا توجه مفهومي داشته باشد انسان كه د اريم ولضاليني كه داريم مي گوييم چقدر عظمت را داريم طلب مي كنيم كه هر گونه ضلالتي كه ظلم و شرك همراهش است و جمع مي شود با ايمان را من دارم از خداي تبارك و تعالي رفعش را و دفعش را طلب مي كنم و ورود به صراطي را مي خواهم كه سازگار با اينها نيست چقدر در حاليكه ما معمولا قانعيم اين قانع بودن صفت كمالي نيست اين قانع بودن جهل است يعني مي گوييم ما در همين اهل ايمان باشيم بالاخره در جهنم نرويم يعني ولضالين را مي گوييم در جهنم نرويم اهل جهنم نباشيم نه نمي گويد اهل جهنم نباشيم اين ولضالين مي گويد ما وجعلنا للمتقين امامها باشيم ما جزو مخلصين باشيم اين ولضالين دارد مي گويد كه ما جزو مخلصين باشيم خب اين خيلي تقاضا عظيم مي شود يعني اگر انسان امر نبود به اينكه اين طلب را بكند بهتر بود كه اين را طلب نكند با اين عظمت و سنگيني بهتر بود به خاطر ما چون قانعيم اما اين امر نشان مي دهد خدا مي خواهد افق ديد ما و طلب در وجود ما را و عمد بصر ما را تا اين حد ببرد بالا، لذا مي فرمايد كه، لكن الصراط المستقيم لا يجامع الضلال كما قال ولضالين بعد ايشان مي فرمايد از اينجا اين نكته نسبت روح و بدن و تدبر في هذه الآيات يؤتي ان كل واحد من هذه السبل اين حرف خيلي عالي است يجامع الشيء من النقص اوالامتياز هر گاه سبل را نگاه كرديم از آن جهتي كه اينها نقص و امتياز نسبت به همديگر دارند در مقابل هم قرار گرفتند و با هم ممتاز بودند اين اسمش سبل مي شود بخلاف الصراط المستقيم و ان كل هو السبل من الصراط المستقيم هر كدام از اين سبل صراط مستقيم هستند لكنه غير آخر با اينكه صراط مستقيمند اما غير آخر هستند و يفارغه با او مفارغت هم مي كند جدا لكن صراط المستقيم اين متحد است با صراط در عين اينكه با هم مختلف است اما صراط با اينها متحد است و از آن حيث هيچ امتيازي در كار نيست اين عين رابطه ما است با اسما الهي با نظام تجردي عالم، اين رابطه عين آن رابطه است اين نظام روح و بدن يعني همين جنبه يل ربي و خلقي همين مرتبه است روح و بدن همين مرتبه است اسما و فعل حق همين مرتبه است يعني اين يك قاعده كلي است دائما با زبانها و الفاظ مختلف تكرار مي شود و جهات متعدد ولي يك قاعده است لذا اگر يك بار انسان خوب اين را بفهمد در مراتب ديگر ديگر برايش گيري نيست لكن الصراط المستقيم يتحد مع كل منها في عين انه يتحد مع ما يخالف با اين سبيل متحد است با آن سبيل هم متحداست واين اتحاداو را تجزي و متجزي نمي كند متجزيش نمي كند اين اتحاد چرا؟ چون احاطه دارد به اينها چون با كمال او متحد است و كمالات با همديگر در مرتبه اطلاقي شان با هم تمايز ندارند تعين ها عدمي ‌هستند امتيازات عدمي هستند نه وجودي، كمالات وجودي هستند اين سبيل با آن سبيل امتيازش از حيث عدم نداشتن آن كمال و آن رتبه است، اما آن حقيقتي كه كمال همه را دارد كه صراط است با اين متحد است چون كمال اين را دارد با آن متحد است چون كمال آن را دارد اما اتحادش با او مانع اتحادش با اين هم نمي شود چون حدود عدميه آن ندارد نقص اين و آن را ندارد مثل روح و بدن كه روح متحد با دست من است اما نه در غالب دست بيايد و شكل دست بشود نه خصوصيت مادي دست را پيدا كند چنانچه با نظام نفس من هم روح متحد است اما باز هم خصوصيت نفس را هم پيدا نمي كند كه نيمه تجرد و تجرد مثالي دارد روح، روح متحد با بدن است روح متحد با نفس است اما نه خصوصيت بدن را پيدا مي كند نه خصوصيت نفس را پيدا مي كند اين بحث بحث خيلي عالي است لكن الصراط المستقيم يتحد مع كل منها في عين انه يتحد مع ما يخالف كما يستفاد من بعض آيات مذكوره و غيرها كقوله ان اعبدوني هذا الصراط المستقيم و قوله تعالي قل انني هداني ربي الي صراط المستقيم دينا قيما ملت ابراهيم حنيفا اينها ديگر سرجاي خودش مي آيد كه صراط مستقيمي كه دين قيم ملت ابراهيم است دين ابراهيمي است دين حنيف است ملت ابراهيم حنيفا كه دين حنيف است كه آنجا دين ابراهيمي تعينش كمترين تعين بوده لذا اديان به حنفيت انتصاب پيدا مي كند حنفيتي كه دين ابراهيمي است لذا در زمان رسول ختمي قبل از بعثت حضرت عده اي بر دين حنيف بودند بر دين حنيف بودند منافي بر اين است كه عيسوي باشند نه منافي بر اين كه عيسوي بودند در زمان موسي نه ولي حنيفيند يعني شكل و تعين و حد عدمي آن را نداشتند اما كمال آن رتبه را داشتند لذا اسلام دين حنيف است يك بحث جالبي است بعضي شبهه را كه وارد مي شود جواب مي دهد واردش نمي شويم همين فقط اشاره كردم اگر وارد شويم خودش يك بحث سختي است فسمي العباده صراط المستقيما يا سمي العباده عبادت ناميده شد صراط مستقيم كه اينجا فرمود ان اعبدوني هذا صراط المستقيم و همچنين سمي الدين صراط المستقيما دين را صراط مستقيم و هما مشتركان بين سبل جميع دين و عبادت بين هم سبل هستند يا خير چون مشترك است بين هم نه مشترك مفهومي قدر جامع مفهومي نيست قدر جامع مصداقي است وجود سعي است كه دين و عبادت مشترك بين همه اديان است و مثل صراط المستقيم بنسبت الي سبل الله تعالي كمثل الروح بنسبت الي البدن فكما ان للبدن اطوار في حياته هو اين بدن عند كل طور غيره عند طور آخر اين اطوار مختلف بدن در حياتش هر طوري غير طور ديگرش است مثل سباع و طفوليت و سباع و كهولت و شيب و حرم و اينها همه از طفوليت و سباع و تا برسد به پيري و كهنسالي و فرتوتي همه اينها هر كدام طوري هستند لكن الروح روح پير مي شود نه روح طفوليت دارد نه روح ندارد طفوليت حالا شبهه نشود كه پس نفس چيست نفس غير روح است روح طفوليت ندارد ما در ارتباطمان با روح روح تغيير نمي كند ما به روح نزديك مي شويم و بهره مي گيريم نفس آن راكب بدن است دقت كرديد حالا اين بحثش تخصصي ميشود الان از بحث خارج است لذا مي فرمايد لكن الروح هي الروح و هي متحدة‌ با بدن والبدن يمكن ان تطرع عليه اطوار تنا في ما؟؟ گاهي مي شود بر بدن يك چيزي با آن چيزي كه دوست دارد منافات پيدا كند و بر آن عارض شود و تقتضي با آن چيزي كه روح دوست دارد و اقتضاي آن است يك چيزي غير از او عارض شود بر بدن، مي شود، اما به خلاف روح بر روح اينطوري نيست كه فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله والبدن مع ذلك با اينكه اينطوري است بدن مع ذلك هو الروح ؟‌الانسان بدن روح است اما آيا بدن روح است يعني بدن عين روح است نه بدن متحد با روح است اما با مرتبه اي از روح چون نازله اش است بدن با مرتبه اي از روح متحد است نه با عين روح كه بشود بدن عين روح با همديگر دو اسم باشند دو مفهوم باشند نسبت به يك حقيقت نه اينگونه نيست يك حقيقت واحده است اما اين حقيقت واحده نسبتش حقيقت و رقيقت است نسبتش آن خزائن و نازله است

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

بله قابليت بيشتر پيدا مي كند بهره مند شود

سؤال؟؟؟؟؟

يعني نفس، نفس راكب نفس است بر بدن نفس قدرت بهره مندي بيشتري از روح پيدا مي كند هر قدر قدرت بيشتري پيدا مي كند او به افق روح نزديكتر مي شود لذا در كلام حضرت زهرا سلام الله عليها در آن دعاي تعقيب نماز عصر مي فرمايد روح را قبض مي كني نفس را توفي مي كني و بدن را مي ميراني موت را به بدن نسبت مي دهد توفي را به نفس نسبت مي دهد و قبض را به روح نسبت به روح اما گاهي يكي از اينها يكي به جاي ديگري نفس و روح به جاي هم استعمال مي شود حتي موت را به انسان نسبت مي دهند عيبي ندارد اما در مقام تفصيل يكي به كار برده مي شود جاي ديگري مي آيد همانگونه كه در لغت خوانديم اما در جايي كه تفصيل است هر سه سه طورند روح قبض مي شود نفس توفي مي شود و بدن مي ميرد اين در كلام حضرت سلام الله عليها در تعقيب نماز عصر در كتاب شريف فلاح السائل آنجا اين تفصيل را به آن اشاره كرده حالا شك از من است تعقيب نماز ظهر يا عصر است يكي از اين دو است كه پشت سر هم است آنجا وارد شده مي فرمايد والبدن مع ذلك هو الروح ان الانسان و كذلك السبيل الي الله عين نظام روح و بدن است هو الصراط المستقيم سبيل هر سبيلي به سوي خدا صراط است الا ان السبيل كسبيل المؤمنين و سبيل المنيبين و سبيل المتبيعن النبي صل الله عليه و آله و سلم و غير ذلك من سبل الله هستند ربما اتصلة بهي آفت من خارج او نقص ببنيد من خارج آفتي از خارج يا نقصي اينها خود حقيقتش از درون كمال است صراط است اما وقتي كه مثل بدن كه آفتي از خارج يا آفت و نقصي به او عارض مي شود از آن جهت روح نيست چون روح آفت ندارد نقص ندارد سبل هم از آن جهت ديدن نقص صراط نيستند از آن جهتي كه نقص در وجودشان ديده شوددر راه ديده شود آفت ديده شود سبلند اضافه دارند از همديگر امتياز دارند لكن اين نگاه مفهومي نيست خيلي سخت است تمايزش كه عرض كردم كليدش اين است كه تعينها نقصها آفتها عدمند عدمي هستند باعث امتياز مي شوند درست است آني كه باعث منتها اين منافاتي ندارد باآن كه در حكمت متعاليه مي خوانيم كه ما بالاشتراك و ما بالامتياز وجودي است شناخت ما به الامتيازها از راه ضد است كه عدم است شناختش از راه ضد است كه عدم است شناخت از اين راه است هر چند كه در نظام وجود حتي عدم آنقدر اثر ندارد كه بخواهد سبب امتياز شود عرض كرديم هر امتيازي برگشت مي كند هر عدمي به يك سلب الوجود برگشت مي كند كه اين بحثش شده و نمي خواهيم اينجا بحث كنيم، بعد مي فرمايد كه لكنهما لا يعرضان الصراط اين آفتها و نقصها لا يعرضان الصراط كما عرفت ان الايمان و هو سبيل ايمان كه سبيل است ربما يجامع الشرك و الضلال لكن لا يجتمع مع شيء من ذلك صراط؟؟ پس صراط مستقيم با هيچ مرتبه اي از شرك ضلال ظلم جمع نمي شود مربوط به مخلصين است يعني انسان اگر در صراط قرار بگيرد مخلص شده است انشاء‌الله اين دعايمان است در نماز داريم مي خواهيم يعني اين نگاه را داشته باشيم كه مقام مخلصين را مي خواهيم در نماز لذا خيلي موطن عظيمي را طلب مي كنيم و لسبيل مراتب كثير من جهت خلوصه و شوب و قربه و بعد والجميع علي الصراط المستقيم او هي هو سبل مراتب كثيره دارند از جهت خلوصشان و شوبشان خلوصشان جهت وجوديشان شوبشان از جهت عدمي است قربه و بعد قرب و بعد هم همينگونه است قرب و بعدشان به صراط، خلوص و شوبشان از صراط درست است، والجميع علي الصراط المستقيم سبل همه شان بر صراطند نه اينكه صراط جدا باشد اين هم جدا باشد اينها بعدا برسند به صراط نه اينطوري نيست كه اينها سبل باشند بعدا برسند به صراط نه اينگونه نيست، او هي هو، بلكه بگوييم همه سبل صراطند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

آنجا صراطهاي مستقيم سبل است دارد مي گويند آن سبلي كه تازه جهت امتيازشان را كمال مي بيند، وجودي مي بيند ما صراطهاي مستقيم قائل نيستيم چون يك صراط است اولا ثانيا سبل جهات امتيازيشان عدمي است نقص در وجود است او مي خواهد بگويد اينها صراطهاي مستقيم هم كمالند و همه بر صراط مستقيم هستند صراطهاي مستقيم متفاوت است لذا آن كامل تام جامع است هر چند با او مختلف است راه نداردآنجا مي شود حقايق متباين مي شوند يعني حقايق در عالم است هر صراطي هم به آن حقيقت دارد مي رساند، مثل خدايان متفاوتي كه هر صراطي دارد به خدا مي رساند آن خدا هم واقعيت آن است اين صراط هم راه به آن است و واقعا راه به آن اين صراط است خيلي با اين بيان پرت بودن آن از موضوع آشكار مي شود صراط مستقيم يك حقيقت واحده بيشتر نيست چرا؟ چون خدا يك واحد است چون رسيدن به او و حركت در به سمت او به سمت او كه مي گوييم سمت مادي نيست به سمت او يعني نظام باطن عالم نظام حقيقت نظام مطلق يك واقعيت است نمي تواند راه راههاي مختلف همراه با نقص است امتياز جدايي و عدم است

والسلام عليكم و رحمة ‌الله و بركاته